

خدمت‌گزار اعظم

مروری بر عملکردهای سیاسی و اجتماعی امیر اسدالله علم

دکتر یحیی کلانتری* — ارسطو خداپرست**

در مطالعه احوال بازیگران عصر پهلوی، وقتی که با شخصی مانند اسدالله علم روبه‌رو می‌شویم، نکته‌های عجیب و مبهمی به چشم می‌خورد؛ از جمله این نکته که چرا با وجود پیش‌بینی‌های او در مورد اوضاع آینده کشور، مانند سقوط شاه و پیدایش انقلاب اسلامی، به گونه‌ای عمل می‌کرد که رژیم شاه را به سرانجامی تند سرنگونی سوق می‌داد؟ اسدالله علم در دوران وزارت کشور و به‌ویژه وزارت دربار، سبب تشدید و تسریع برنامه‌های انحرافی شاه، مانند حرص تسلیحاتی، باستان‌گرایی افراطی، هرزگی و بی‌بندوباری شاه، اشاعه فساد اخلاقی در جامعه، تضعیف روحانیت، و... شد و گویی با نوعی شیطنت کودکانه، از خرابکاری‌های خود لذت می‌برد.

با مطالعه این مقاله مروری تازه بر عملکرد سیاسی و اجتماعی خواهید داشت.

در تاریخ معاصر ایران، امیر اسدالله علم (۱۲۹۹-۱۳۵۷) از معدود چهره‌هایی است که به مسائل سیاسی - اجتماعی ایران در دوره زندگی‌اش توجه خاصی داشته است. این توجه علم آشکارا در یادداشت‌های او مشهود است. از طرف دیگر، دوران نخست‌وزیری و وزیر درباری وی هم‌زمان با شکل‌گیری بعضی از تحولات سیاسی - اجتماعی در ایران است. در ضمن، وی در مسائل سیاسی - اجتماعی در دو دهه پایانی سلطنت شاه سهمی مهم داشته است. این مقاله بر آن است ارتباط اسدالله علم را با مسائل سیاسی - اجتماعی ایران، با بهره‌گیری از یادداشت‌های وی، اسناد موجود و منابع دیگر، در شش قسمت بررسی نماید.

علم و مخالفان رژیم

اسدالله علم، طی زندگی سیاسی خود، دو رفتار کاملاً متفاوت با گروه‌های مخالف رژیم شاه داشت: او با روحانیان، که مهم‌ترین مخالفان رژیم بودند، دشمنی دیرینه‌ای داشت؛ چون روحانیان و علما در مبارزه با رژیم، ثابت‌قدم و مصمم بودند؛ از همین رو علم در جلب آنان به‌سوی رژیم شاه، به‌جز در مورد چند روحانی درباری، توفیقی به‌دست نیاورد. بر این اساس وی همیشه حداکثر تلاش خود را برای مخالفت با آن دسته از حرکت‌های مردمی که به رهبری روحانیت بود و حتی سرکوب آنها به‌کار بست و نمونه بارز آن، مقابله او با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است که در دوران نخست‌وزیری علم به وقوع پیوست. علم، در دوران تصدی وزارت دربار، نیز کوشید روحانیان را منزوی کند و به حاشیه راند. وی همیشه با افتخار از سرکوب قیام ۱۵ خرداد یاد می‌کرد و شاه را به اقدام شدید نسبت به روحانیان توصیه و تشویق می‌نمود.

علم در مواجهه با سایر گروه‌های مخالف رژیم شاه، مانند جبهه ملی، رفتار کاملاً متفاوت و انعطاف‌پذیری از خود نشان می‌داد؛ به‌طوری‌که می‌کوشید آنها را به سمت رژیم شاه متمایل نماید و با دادن وعده و وعیدهای گوناگون آنان را با رژیم و دستگاه سلطنت همراه سازد و زمینه همکاری ایشان با رژیم شاه را فراهم کند که البته در این زمینه نیز وی چندان موفق نشد.

اسدالله علم در سال‌های پیش از رسیدن به نخست‌وزیری نیز درباره روحانیان همان دیدگاهی را داشت که در سال‌های بعد تکرار آن دیدگاه و به دنبال آن، عملکرد وی در قبال جامعه روحانیت، سبب نفرت روحانیان از او شد. یکی از اسناد ساواک،



از جمله برنامه‌های تبلیغی علم تماس با تهیه‌کنندگان فیلم در امریکا و اروپا بود تا از طریق برنامه‌های تصویری آنها بتواند سیمایی مطلوب از شاه ارائه دهد

که رونوشت اطلاعیه شماره ۱۳۱۹ مورخه ۱۴ تیر ۱۳۳۷ است، از ناخرسندی شدید مرحوم آیت‌الله سید محمد بهبهانی نسبت به سخنان علم، دبیرکل وقت حزب مردم، حکایت می‌کند. طبق سند یادشده، آیت‌الله بهبهانی از اینکه علم عده‌ای اراذل و اوباش را به دور خود جمع کرده و در سخنانی روحانیان و مذهب را عامل عقب‌ماندگی ایران دانسته، اظهار نارضایتی کرده اما در مقابل، از دکتر منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت و دبیرکل حزب ملیون، به‌خاطر احترام به شعائر مذهبی، تمجید نموده است.^۲ این قبیل اقدامات بین علم و روحانیان در سال‌های بعد نیز تکرار شد و سبب تشدید نفرت جامعه روحانیت از وی گردید، به‌طور نمونه از گزارش مورخه ۵ خرداد ۱۳۴۲ ساواک می‌توان یاد کرد که مربوط به دوران نخست‌وزیری علم است. در این گزارش به جلسه نمایندگان علمای شهرستان‌ها و عده‌ای از وعاظ، که در روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ و در آستانه فرا رسیدن ماه محرم در منزل امام خمینی(ره) برگزار گردید، اشاره شده است. گزارش ساواک حاکی از آن است که امام خمینی(ره) و چند تن دیگر از مراجع تقلید و روحانیان طراز اول ایران و نجف اشرف مصمم بوده‌اند که در صورت کوچک‌ترین اهانت علم به جامعه روحانیت، حکم تکفیر وی را صادر نمایند. در این سند آمده است: «در این جلسه، برنامه ماه محرم برای وعاظ و نمایندگان علما روشن گردیده و آیت‌الله خمینی نیز طی سخنانی از روحانیون و وعاظ خواسته‌اند که در ماه محرم هیچ هراسی نداشته باشند؛ چراکه دولت علم قادر به ایجاد محدودیت نیست.»^۳ در یادداشت‌های علم می‌توان دید که وی همیشه از روحانیان با عبارتهای اهانت‌آمیز یاد کرده و به آنان با دیده تحقیر نگریسته است. او همچنین در یادداشت‌هایش علت مخالفت روحانیان با برنامه‌های انقلاب سفید را به خطر افتادن منافع آنها با اجرای آن برنامه‌ها دانسته و روحانیان را عامل عقب‌ماندگی کشور معرفی کرده است.^۴

اسدالله علم با گروه‌های مخالف رژیم شاه مانند جبهه ملی نیز ارتباط داشته است. هرچند بیشتر ملاقات‌ها و تماس‌های علم با اعضای جبهه ملی مربوط به دوران پیش از نخست‌وزیری‌اش است، می‌توان گفت که وی قصد داشته است باب گفت‌وگو با سران جبهه ملی را بگشاید و برای رسیدن به هدفش، که کنار زدن دکتر علی امینی و رسیدن به نخست‌وزیری بود، با رهبران این جبهه کنار بیاید. به همین منظور جلساتی با جبهه ملی ترتیب داد، اما پس از رسیدن به نخست‌وزیری که دیگر بهره‌گیری از جبهه ملی سودی برای وی دربرداشت، علم این جلسات را

قطع کرد؛ البته علم پس از رسیدن به نخست‌وزیری نیز مذاکراتی با الهیار صالح، از اعضای مشهور جبهه ملی، انجام داد. علم با الهیار صالح چند جلسه مذاکره کرد. این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید، اما اسناد متعدد، از جمله اسناد ساواک، انجام‌شدن مذاکرات بین علم و اعضای جبهه ملی را تأیید می‌کند.^۵ علم چند تن از اعضای سابق حزب توده، مانند دکتر پرویز ناتل خانلری، محمد باهری و رسول پرویزی، را وارد کابینه خود کرد و چند تن از آنها را به مقام وکالت و ستاتوری رساند. وی در همین زمینه ملاقاتی را با خلیل ملکی، که در رأس گروه موسوم به «نیروی سوم» قرار داشت، انجام داد. گروه «نیروی سوم» از جمله گروه‌هایی بود که در اعتراض به واپس‌ماندگی حزب توده از آن منشعب شدند و دیدار علم با خلیل ملکی به منظور نزدیک کردن یکی دیگر از گروه‌های مخالف رژیم به دستگاه حاکمه انجام شد.^۶

البته سیاست علم در نزدیک کردن مخالفان رژیم شاه به دستگاه حاکمیت طی زندگی سیاسی وی ادامه داشت. او می‌کوشید از راه‌های گوناگون، مخالفان را با رژیم همراه کند و برای نیل به این مقصود، با مخالفان رژیم و فعالان گروه‌های سیاسی، دیدارهایی را انجام می‌داد. در بعضی از موارد، این سیاست کارساز واقع می‌شد و او می‌توانست اعتماد بعضی از مخالفان را به خود جلب نماید، به‌طور نمونه می‌توان از احمد آرامش نام برد. احمد آرامش، که در اواسط دهه ۱۳۲۰ و در کابینه قوام‌السلطنه، یکی از معاونان نخست‌وزیر بود و بعدها از مخالفان رژیم شاه شد، پس از پایان یافتن دوران محکومیت هفت ساله و آزادی از زندان، کتابی را با عنوان «هفت سال در زندان آریامهر» نوشت و زمانی که به‌خاطر نگارش این کتاب، مجدداً تحت تعقیب قرار گرفت به مسئولان ساواک گفت که حرف‌هایش را فقط به اسدالله علم، وزیر دربار، خواهد گفت. در نتیجه علم دیداری را با آرامش در اوایل آبان سال ۱۳۵۱ انجام داد که در یادداشت روز ۲ آبان ۱۳۵۱ به آن اشاره کرده است.^۷ بدین ترتیب، تماس با مخالفان رژیم یکی از سیاست‌های همیشگی علم برای خنثی کردن اقدامات آنان علیه شاه بود که البته این سیاست، اغلب، بی‌نتیجه می‌ماند.

علم و روشنفکران

اسدالله علم، طی زندگی سیاسی خود، به‌ویژه بعد از انتصاب به ریاست دانشگاه پهلوی در شیراز، با محافل فرهنگی و روشنفکران ارتباط داشت. او، که یکی از مبلغان اصلی باستان‌گرایی در دوره پهلوی دوم بود، در زمان ریاست دانشگاه پهلوی، با نفوذ

در محافل فرهنگی کشور، برای رسوخ تفکر باستان-گرایی در درون دانشگاه‌ها تلاش فراوانی به کار برد. وی همچنین در میان اهل قلم و به اصطلاح روشنفکران نفوذ کرده بود. عده‌ای از این اهل قلم و روشنفکران مانند رسول پرویزی و جهانگیر تفضلی در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش وارد کابینه علم شدند و بعدها نیز ارتباط خود را با وی حفظ کردند و به کمک او به مقام‌هایی مانند وکالت و ساتوری رسیدند. گاه دامنه نفوذ اسدالله علم در میان روشنفکران تا آنجا پیش می‌رفت که آنها را سرسپرده خود می‌کرد، به طوری که بعضی از آنها، که اهل قلم بودند، مجبور می‌شدند طی مکاتباتی با علم، خواستار توجه و حمایت بیشتر او نسبت به خود شوند.^۸

اسدالله علم ریاست افتخاری و تشریفاتی چند مرکز فرهنگی و اجتماعی را بر عهده داشت که این مراکز با شبکه روشنفکران در ارتباط بود. یکی از این مراکز، لژیون خدمت‌گزاران بشر نام داشت که سازمان غیررسمی به‌شمار می‌رفت و در بعضی از نقاط جهان نیز طرفداران و سازمان‌هایی داشت. شاه این لژیون را در ایران به تقلید از الگوی خارجی آن تأسیس کرد. شاه خود را رهبر این لژیون منصوب کرد و اسدالله علم را به سمت نیابت ریاست عالی خدمت‌گزاران بشر در ایران برگزید. رسول پرویزی قائم‌مقام علم در این لژیون بود.^۹ بدین ترتیب اسدالله علم تا پایان زندگی، ارتباط خود را با روشنفکران حفظ کرد و از وجود بعضی از آنها که وابسته بودند به صورت درجه‌ی اطمینان رژیم شاه بهره می‌گرفت.

علم و فعالیت‌های تبلیغاتی

برای رژیم شاه

تلاش‌های تبلیغی اسدالله علم به نفع خاندان پهلوی و شخص شاه طی دوران حضورش در صحنه سیاسی کشور، در خور ملاحظه است. نمونه بارز آن، دوران تصدی علم بر وزارت کشور در کابینه حسین علا است که از فروردین سال ۱۳۳۴ تا فروردین سال ۱۳۳۶ ادامه یافت. اما فعالیت‌های تبلیغاتی علم در دوران تصدی وزارت دربار اهمیت بیشتری دارد. وی با تماس و ارتباط دائم با بنگاه‌های خبری و اطلاع‌رسانی جهانی، که عمدتاً به آمریکا و انگلستان وابسته بودند، می‌کوشید چهره مثبتی از شاه ارائه دهد. علم برای این منظور هزینه‌های هنگفتی کرد. از جمله برنامه‌های تبلیغی او تماس با تهیه‌کنندگان فیلم در آمریکا و اروپا بود تا از طریق برنامه‌های تصویری آنها بتوانند سیمای مطلوب از شاه ارائه دهد. علم برای تدارک چنین فیلم‌های تبلیغاتی با اردشیر زاهدی، فرزند سپهبد فضل‌الله زاهدی، که در واپسین

سال‌های سلطنت شاه، سفیر ایران در آمریکا بود، همکاری می‌کرد.^{۱۰}

اسدالله علم هماهنگ با فعالیت‌های تبلیغاتی، که برای تثبیت رژیم شاه انجام می‌شد، در چاپ و نشر کتاب‌هایی که درباره ستایش از شاه و برنامه‌های او بود سهم بسزایی داشت. علم در دوران وزارت درباری به چاپ چنین کتاب‌هایی بسیار کمک کرد. به طور نمونه می‌توان از کتاب‌های «شاهنامه آریامهری» و «شاهنامه هدا» نام برد که دو منظومه تاریخی تملق‌آمیز در ذکر حوادث دوران رژیم پهلوی در ایران هستند.^{۱۱} نکته جالب توجه در اینجاست که درباریان و روشنفکران درباری از چنین تواریخ و منظومه‌هایی تمجید می‌نمودند؛ مثلاً «شاهنامه آریامهری» منظومه دروغ‌آلودی است که شخصی به نام «احشام اولیائی» به هم یافته و تملق‌نامه مفتضحی در ستایش شاه و درباریان است. امیراسدالله علم و چند تن از درباریان و روشنفکران دیگر بر این منظومه تقریظ نوشته و از پدیدآورنده آن (اولیائی) تمجید نموده‌اند.^{۱۲}

علم و فراماسونری

اسدالله علم نظر خوشی نسبت به فراماسونری و فراماسونرها نداشته و در یادداشت‌هایش از آنها انتقاد کرده است. علم بیشتر رجال سیاسی ایران معاصر را فراماسونر می‌دانست و از اینکه خود جزء آنها نبود خرسند بود و به عضو نبودن خود در لژهای فراماسونری افتخار می‌نمود. او در یادداشت روز ۴ اسفند ۱۳۴۷ نوشته است: «کتابی به قلم اسماعیل رائین درآمده به نام فراماسونری و سابقه عمل آنها در ایران، [تمام طبقه بهایی و] اغلب رجال فعلی که

بر سرکارند [مانند] شریف امامی، رئیس مجلس سنا و علا، وزیر اسبق دربار، و یک عده هفتصد نفری، [فراماسون هستند]. خدا پدرش را بیامرزد. درباره من حقیقت را نوشته است. من این حکایت را برای مرحوم خان‌ملک ساسانی، که پدرزن رائین و از مخالفین سرسخت فراماسونری و از آزادی‌خواهان بنام بود، نقل کرده بودم که وقتی فراماسونرها پیش من آمدند و با اصرار دعوتم کردند، گفتم من افتخارم این است که دست شاه ایران را می‌بوسم، دست کس دیگری را ولو امپراتور انگلیس باشد... حاضر نیستم بیوسم. از مراسم عضویت، دستیوسی گراندمستر (Grand Master) (استاد بزرگ) است. هرچه اصرار کردند من شانه خالی کردم».^{۱۳} علم مدعی است که از میان نخست‌وزیران ایران از زمان مشروطه تا سال ۱۳۴۷ همه آنها، به‌غیر از عبدالحسین هژیر، سپهبد رزم‌آرا، سپهبد زاهدی، دکتر علی امینی و خود او (علم)، فراماسونر بوده‌اند. البته در پذیرفتن این ادعای علم باید احتیاط کرد؛ زیرا مدرکی دال بر عضویت بعضی از نخست‌وزیران ایران که به گمان علم فراماسونر بوده‌اند در دسترس نیست. از یادداشت‌های علم چنین استنباط می‌شود که وی از نگارش و انتشار کتاب رائین خرسند بوده است.^{۱۴} در سال ۱۳۴۷ بعضی از دشمنان امیرعباس هویده، نخست‌وزیر وقت، به‌ویژه اسدالله علم، وزیر دربار، و سپهبد نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک، از قدرت خود در پشت‌پرده استفاده کردند و چاپ کتاب جنجال‌آفرین اسماعیل رائین درباره تاریخ جنبش فراماسونری در ایران را میسر ساختند. در این کتاب، سیاه‌ای هم از اعضای فراماسونری



اسدالله علم مروج فساد و خودکامگی و مشوق شاه در ریخت و پاش‌ها و رویای عظمت‌طلبی بود و شاه را به راهی کشاند که جز سقوط و تباهی سرانجامی نداشت

در ایران به چاپ رسید که نام هویدا نیز در آن به چشم می‌خورد. در واقع به توصیه اسماعیل رائین، تشکیلات ساواک، مکالمات تلفنی و مراسلات پستی یکی از اعضای مشهور فراماسونری در ایران را تحت کنترل قرار داده و از این راه، اطلاعات فراوانی دربارهٔ چندوچون فعالیت فراماسونری در ایران به دست آورده بود. اسدالله علم هوادار پر و پا قرص چاپ این کتاب بود؛ چون می‌دانست که به کمک آن، دامن سیاسی دشمنانش، به‌ویژه هویدا، لکه‌دار خواهد شد. گویا علم توصیه کرده بود که حتی این کتاب را در دانشگاه نیز تدریس کنند. مدافعان چاپ کتاب، از جمله علم، نگران بودند که ماسون‌ها با استفاده از قدرت گستردهٔ خود، جلوی چاپ کتاب را بگیرند. برای دفع این خطر، چاپ آن را به چاپخانه‌ای سپردند که مورد اعتماد ساواک بود. بدین ترتیب، کتاب «فراماسونری در ایران» منتشر شد و انتشار آن، غوغایی به پا کرد. علم سهم بسزایی در چاپ این کتاب داشت.^{۱۵}

به نظر می‌رسد نظر علم در مورد فراماسونری و فراماسونرها برای زدودن اتهام وابستگی خود به بیگانگان، به‌ویژه انگلیسی‌ها، ابراز شده باشد. او، که از وابستگی اکثر فراماسونرها به انگلیسی‌ها آگاه بود، با بدگویی مکرر از فراماسونرها در یادداشت‌هایش قصد داشت وابستگی خود و خاندانش به انگلستان را کتمان نماید و با افتخار به عضو نبودن خود در لژهای فراماسونری، خود را وطن‌پرست جلوه دهد. حملات علم به بعضی از رجال سیاسی دوران سلطنت شاه، مانند سید حسن تقی‌زاده که معروف به «آنگلوفیلی» بوده‌اند، و بدگویی و حتی دشنام توسط وی به چنین افرادی در یادداشت‌هایش حیرت‌آور است؛ زیرا خود علم بیش از هر کس دیگری به انگلیسی‌ها وابسته بود تا جایی که خود شاه هم وقتی می‌خواست گله و شکایتی از انگلیسی‌ها بکند با اشاره و کنایه به علم می‌گفت: «این مطلب را به دوستانت بگو!»^{۱۶} علم همیشه درصدد بود از عضویت بعضی از دشمنان و رقبایش در لژهای فراماسونری به نفع خود بهره‌برداری کند.

علم و تأسیس احزاب در ایران

اسدالله علم در تأسیس احزاب در ایران (۱۳۳۶) سهیم بود و در فرآیند «حزب‌سازی» پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همواره در کنار شاه قرار داشت. شاه، برای اینکه خود را طرفدار آزادی و دموکراسی جلوه دهد، در سال ۱۳۳۶، دو حزب «مردم» و «ملیون» را به‌وجود آورد. رهبری حزب مردم را امیر اسدالله علم بر عهده داشت و رهبری حزب ملیون با دکتر

منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت، بود. این دو حزب در ظاهر، رقیب یکدیگر بودند، اما در واقع هر دو مجری دستورات و فرامین شاه به‌شمار می‌آمدند.^{۱۷} با اندکی تأمل معلوم می‌شود که هدف از تأسیس این دو حزب، چیزی جز تثبیت قدرت شاه و جلوگیری از تشکیل دستجات سیاسی و آزادی‌خواه نبود. شاه برای نیل به این خواستهٔ خود از همان ابتدا روی اسدالله علم حساب ویژه‌ای باز کرده بود. البته این اعتماد شاه به علم مؤثر واقع شد و علم تا آخر عمر در امر «حزب‌سازی» در کنار شاه بود. شاه با به‌وجود آوردن این دو حزب ساختگی، به‌ویژه از اجرای قانون اساسی برای تشکیل مجامع و دسته‌های سیاسی سرپیچی کرد و از تأسیس احزاب سیاسی به شکل دموکراتیک و اجرای صحیح قانون، جلوگیری نمود. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ فقط دو حزب مردم و ملیون می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند. جالب اینجاست که رؤسا و دست‌اندرکاران هر دو حزب، رسالت حزب خود را خدمت‌گزاری بلاشرط به شاه و علت وجودی حزب را شخص شاه می‌دانستند. مردم ایران هم دیدند که این دو حزب برای این تشکیل شده‌اند که یکی بگوید: البته صحیح است اعلیحضرتا و دیگری ندا در دهد که اعلیحضرتا صد البته صحیح است.^{۱۸} هدف هر دو حزب، فریب‌کاری و تظاهر به مردم‌داری بود، به‌طوری‌که نام حزب علم را، که از زمین‌داران و مالکان بزرگ بود، حزب «مردم» گذاشتند و این کار جز عوام‌فریبی چیز دیگری نبود.^{۱۹}

در سال ۱۳۴۲، حزب «ایران نوین» تأسیس شد و به‌جای حزب ملیون در مقابل حزب مردم قرار گرفت و نظام دوحزبی با دو حزب «ایران نوین» و «مردم» تداوم یافت. اما در اوایل دههٔ ۱۳۵۰، شاه به فکر ایجاد نظام تک‌حزبی افتاد و تصمیم گرفت نظام دو حزبی اکثریت (ایران نوین) و اقلیت (مردم) را تغییر دهد، به‌طوری‌که فقط یک حزب در کشور وجود داشته باشد. این تصمیم، غیر منتظره بود، اما شاه آن را عملی کرد و در اواخر سال ۱۳۵۳ رسماً اعلام نمود که در ایران فقط یک حزب وجود دارد و آن هم حزب «رستاخیز» است. اگرچه علم در یادداشت‌هایش از تصمیم شاه مبنی بر ایجاد نظام تک‌حزبی اظهار نگرانی کرده، اما واقعیت این است که وی در یادداشت‌هایش خود را طرفدار دموکراسی نشان داده و چنین وانمود کرده که با ایجاد نظام تک‌حزبی در ایران مخالف است.^{۲۰} باید گفت علم، وزیر دربار، در تأسیس حزب واحد «رستاخیز» یا شاه همکاری کرد. شاه و علم دریافته بودند که احزاب دوگانهٔ موجود در کشور، یعنی حزب ایران نوین و مردم، نه تنها کارایی لازم را از دست داده، بلکه

تأثیرات معکوس و منفی برجای نهاده‌اند. چنین بود که شاه با همیاری اسدالله علم، به تدریج، انحلال این احزاب را عملی ساخت، بدون اینکه هویدا، نخست‌وزیر و رهبر وقت حزب ایران نوین، مطلع شود. شاه، انحلال حزب ایران نوین و مردم را در روز ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ رسماً اعلام کرد و حزب جدیدی به نام «رستاخیز» را جانشین آن دو حزب نمود. هویدا، که از انحلال حزب حاکم ایران نوین یکه خورده بود، بلافاصله به دبیرکلی حزب جدید منصوب شد.^{۲۱} البته حزب رستاخیز هم نتوانست کارایی لازم و مورد انتظار شاه را برآورده سازد، در نتیجه شاه در سال ۱۳۵۶ ناتوانی این حزب را نیز اعلام کرد و بدین ترتیب حزب رستاخیز به دستور شاه منحل اعلام شد و امر تأسیس احزاب ساختگی در ایران، که شاه با همکاری افرادی مانند علم انجام می‌داد بالاخره پایان یافت.^{۲۲}

علم و انقلاب اسلامی ایران

اسدالله علم، اگرچه درک و شناخت درستی از انقلاب اسلامی و حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران نداشت، در دوران تصدی وزارت دربار، وقوع انقلاب را در ایران پیش‌بینی می‌کرد. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۵ م (۱۳۵۴ ش) روزنامه‌نگاری امریکایی به نام جان اوکس (J. Oaks)، مقاله‌ای در «نیویورک تایمز» با عنوان «ذهنیت ایرانی» چاپ کرد. سرآغاز مقاله، این مدعا بود که: «این روزها قول معروف لویی چهاردهم (۱۶۴۳ - ۱۷۱۵ م) که «دولت منم» (L'etat c'est moi) در هیچ جای دنیا به اندازه ایران و شاه آن صدق نمی‌کند. نویسنده این مقاله که در تهران با شاه دیدار کرده بود از «ایرانی در چنبر طوفان تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عصر جدید» حکایت می‌کرد. اگرچه شاه پس از ملاحظه این مقاله از تشبیه خود به لویی چهاردهم توسط نویسنده مقاله، سخت برآشفته و علم هم با تأکید بر تعصب خاص نویسنده در نوشتن مقاله کوشید شاه را آرام کند، باید اذعان نمود نه شاه، نه علم هیچ کدام به مضمون واقعی و هشدارهای جدی مقاله توجهی نکردند. اما مضمون جلد پنجم یادداشت‌های علم که مربوط به سال ۱۳۵۴ است نشان می‌دهد که وی در خلوت، گاه دیدگاهی بسیار شبیه نظر همین روزنامه‌نگار امریکایی داشته است، به‌طور مثال چند هفته پس از چاپ آن مقاله، علم با عبدالمجید مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، ملاقاتی داشت و پس از شنیدن گزارش مجیدی درباره وضع وحشتناک اقتصادی کشور به این نتیجه رسید که «اوضاع، قاعدتاً باید به انقلاب بینجامد». بدین گونه علم در

سال ۱۳۵۴ احتمال وقوع انقلاب را در ایران دریافته بود.^{۲۳}

درباره آگاهی اسدالله علم از انقلاب ایران و منشأ و میزان این آگاهی، اطلاع چندانی نداریم. یادداشت‌های علم، اگرچه از پیش‌بینی‌اش درباره وقوع انقلاب در ایران حکایت می‌کند، در مورد اینکه معتمدان او بیرون از دربار چه کسانی هستند اطلاعی در اختیار ما نمی‌گذارد؛ آنهایی که درباره وضعیت جامعه ایران به او اطلاعات می‌دادند، آنها، هر کسی که بودند، اطلاعات مفیدی را درباره جنبش سیاسی - مذهبی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) به او نمی‌دادند و به‌همین دلیل، علم درک درستی از اوضاع جامعه ایران نداشت. البته او، تیزبین‌تر از اکثر مشاهده‌کنندگان اوضاع ایران، از وقوع انقلاب بیمناک بود، اما به‌رحال مانند شاه برای رویارویی با رویدادی ناآشنا از جامعه‌ای که سریع‌تر از رهبرانش تغییر کرده بود آمادگی نداشت.^{۲۴}

در میان بازیگران سیاسی دوران پهلوی، اگر به دنبال کسانی بگردیم که در کشاندن رژیم گذشته به ورطه سقوط، جایگاه درجه اولی داشت، بی‌تردید اسدالله علم در رأس آنها قرار دارد؛ زیرا او مروج فساد و خودکامی و مشوق شاه در ریخت‌وپاش‌ها و رویای عظمت‌طلبی بود و شاه را به راهی کشاند که جز سقوط و تباهی سرانجامی نداشت و اینکه علم وصیت کرده بود یادداشت‌هایش ده سال پس از سقوط رژیم شاه منتشر شود، خود گواه دیگری بر آگاهی وی از سرنوشت محتوم شاه و رژیم خودکامه پهلوی است.^{۲۵}

پی‌نوشت‌ها

- * عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز
- * کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه تبریز
- ۱- مظفر شاهی، زندگانی سیاسی خاندان علم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، صص ۲۰۷-۱۸۸
- ۲- رجال عصر پهلوی: دکتر منوچهر اقبال به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، صص ۷۳
- ۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲: فیضیه، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، صص ۲۸۲-۲۸۱
- ۴- امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۵، ویراسته علی‌نقی عالی‌خانی، تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۸۲، صص ۱۲۱
- ۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، زمینه‌ها، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، صص ۴۴۸-۴۴۷؛ نیز رک: شمس‌الدین امیر علایی، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، تهران: دهخدا، ۱۳۵۸، صص ۳۰۱-۲۹۸

۶- آرشبو اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۶ - ۳۲۷ - ۷۹۴ - ع.

۷- امیراسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۲، ویراسته علی‌نقی عالی‌خانی، ج ۲، تهران: مازیار - معین، ۱۳۸۰، صص ۳۶۱

۸- مظفر شاهی، همان، صص ۹۰۲-۲۰۸؛ نیز رک: علی بهزادی، شبه خاطرات، ج ۲، تهران: زرین، ۱۳۷۵، صص ۱۴۶-۱۴۳

۹- همان، صص ۲۱۴-۲۱۳؛ نیز رک: همان، صص ۱۴۷

۱۰- همان، صص ۲۱۴؛ نیز رک: تاریخ معاصر ایران: کتاب سوم، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، صص ۲۰۸

۱۱- ابوالفضل شکوری، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر، قم: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۱، صص ۱۸۱-۱۸۰

۱۲- همان، صص ۲۲۷

۱۳- امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۱، ویراسته علی‌نقی عالی‌خانی، ج ۲، تهران: مازیار - معین، ۱۳۸۰، صص ۱۳۶

۱۴- همان‌جا.

۱۵- عباس میلانی، معمای هویدا، ج ۵۱، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴، صص ۱۳۸

۱۶- محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، ج ۱، ج ۴، تهران: نشر علم، ۱۳۷۶، صص ۴۷۷

17- The Cambridge History of Iran, V.7, From Nadir Shah To The Islamic Republic, Edited by P. Avery, G. Hambly and C. Melville, Cambridge University Press, 1991, P.269

۱۸- احمد فاروقی [و] ژان لوروریه، ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۱۶۷؛ نیز رک: یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، ج ۸، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳، صص ۲۸۳

۱۹- سید ابراهیم فیوضات، دولت در عصر پهلوی، تهران: چاپخش، ۱۳۷۵، صص ۱۵۶

۲۰- امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۲، همان، صص ۳۰۷

۲۱- محمود طلوعی، داستان انقلاب، تهران: نشر علم، ۱۳۷۰، صص ۳۲۷-۳۳۶؛ نیز برای آگاهی بیشتر رک: محمود طلوعی، چهره واقعی علم، تهران: نشر علم، ۱۳۸۳، صص ۴۲۷

۲۲- احمد فاروقی [و] ژان لوروریه، همان، صص ۱۶۸

۲۳- عباس میلانی، «علم و ریشه‌های انقلاب در ایران»، ایران‌شناسی، دوره جدید، سال ۱۵، ش ۳ (پاییز ۱۳۸۲)، صص ۴۷۵-۴۷۴؛ برای آگاهی بیشتر نیز رک: امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۵، همان، صص ۴۵۲

۲۴- منصور چهارزی، «دو نگاه به یادداشت‌های علم»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال چهارم، ش ۴ (بهمن ۱۳۷۹)، صص ۴۷

۲۵- محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، ج ۱، همان، صص ۴۸۴